

آنارشیسم و بوم‌شناسی^۱

موری بوکچین

ترجمه‌ی مرتضی حیدری

یک جامعه‌ی آنارشیست، اکنون نه تنها به یک آرمان دور، بلکه به یک پیش‌شرط برای تمرین اصول زیست‌بومی تبدیل شده است. پیام کلیدی زیست‌بوم را اینچنین می‌توان صورت‌بندی کرد: اگر از تنوع عالم طبیعت بکاهیم، وحدت و کلیت آن را فرو کاهیده‌ایم؛ نیروهای پایدارساز و هماهنگ‌ساز را نابود کرده‌ایم؛ و بسیار مهم‌تر، در مسیر پیش‌رفت عالم طبیعت، یک پس‌روی مطلق باب کرده‌ایم که در نهایت ممکن است محیط زیست را به مکانی نامناسب برای شکل‌های پیشرفته‌ی حیات درآورد. پیام احیاگر زیست‌بوم را نیز اینچنین می‌توان صورت‌بندی کرد: اگر می‌خواهیم وحدت و پایایی عالم طبیعت به پیش رود، اگر می‌خواهیم هم‌آهنگش کنیم، باید تنوع را حفظ کنیم و آن را بالا ببریم. یقیناً تنوع صرف در خودش یک هدف تهی است. تنوع در طبیعت به‌شکلی خودجوش پدید می‌آید. ظرفیت‌های ظهور یک گونه‌ی جدید با جدیت اقلیمی‌اش آزموده می‌شود، با توانایی‌اش در کنترل شکارچی، و با ظرفیت برقراری و توسیع جایگاهش. با اینحال گونه‌ای که در گسترش جایگاهش در محیط زیست موفق می‌شود، موقعیت زیست‌بومی را به مثابه‌ی یک کل توسعه می‌دهد. به قول اریک گوتکیند^۲، «محیط زیست را می‌گستراند»، هم برای خودش و هم برای گونه‌هایی که با آنها وارد رابطه‌ای متعادل می‌شود.

چگونه این مفاهیم در نظریه‌ی اجتماعی به‌کار گرفته می‌شوند؟ برای خواننده‌های بسیاری همین بس که از آنجا که انسان بخشی از طبیعت است، یک محیط طبیعی در-حال-گسترش اساس پیشرفت اجتماعی را انعطاف‌پذیر و میسر می‌سازد. اما پاسخ به این سوال بسیار ژرف‌تر از گمان بسیاری از بوم‌شناس‌ها و آزادیخواه‌ها است. دوباره باز می‌گردم به اصل زیست‌بومی تمامیت و تعادل به مثابه‌ی فراوردی از تنوع. نظر به این اصل، نخستین گام جهت یافتن پاسخ در پاراگرافی است از «فلسفه‌ی آنارشیسم» به قلم هربرت رید. در ارائه‌ی «میزان پیشرفت»، رید مشاهده می‌کند: «پیشرفت را درجه‌ی

¹ Anarchism and Ecology

² Eric Gutkind

گوناگونی در یک جامعه تعیین می‌کند. اگر فرد یک واحد^۳ باشد در یک جمع همباز، زندگی‌اش محدود و یک‌نواخت و مکانیکی خواهد بود. اگر فرد یک واحد باشد در تنهایی، در صورت وجود فضا و بالقوه‌گی برای کنش مستقل، آنگاه ممکن است بیشتر در معرض حادثه یا شانس قرار بگیرد، اما دست کم می‌تواند ببالد و خودش را بیان کند. او می‌تواند پرورده^۴ شود—پرورده در تنها معنای واقعی کلمه—می‌تواند در آگاهی به سرزندگی و توان و شادی پرورده شود.»

اندیشه‌ی رید، متاسفانه، به تمامی پرورده نشد، اما نقطه عظیم جذابی را به ما نشان می‌دهد. آنچه نخست در ما حادث می‌شود این است که هم بوم‌شناس و هم آنارشیست اهمیتی سخت برای خودجوشی قائل‌اند. بوم‌شناس، آنجا که بیش از یک کاردان است، ایده‌ی «قدرت بر طبیعت» را رد می‌کند. در عوض، از جهت‌یابی مسیرش در یک موقعیت زیستبومی می‌گوید، از مدیریت یک اکوسیستم می‌گوید تا از بازسازی آن. آنارشیست، به‌نوبه‌ی خود، در قالب خودجوشی اجتماعی، در قالب بالقوه‌گی‌های جامعه و بشریت، در قالب آزادسازی از بند محدودیت به سود خلاقیت مردم سخن می‌گوید. هر یک به نوبه‌ی خود، به قدرت به مثابه‌ی بازدارنده، به مثابه‌ی نیرویی می‌نگرد که بالقوه‌گی خلاق وضع طبیعی و اجتماعی را محدود می‌سازد. هدف آنها حکمروایی بر یک قلمرو نیست، بلکه آزادسازی آن است. آنها بینش و خرد و دانش را وسیله‌ای برای تحقق بالقوه‌گی‌های یک وضعیت، به‌مثابه‌ی آسان‌سازی تدبیر منطق یک وضعیت می‌دانند، نه به‌مثابه‌ی جایگزین‌سازی بالقوه‌گی‌هایش با ایده‌های متصور یا تحریف ترقی با اصول جزمی.

برگردیم به هربرت رید آنجا که پیشرفت را درجه‌ی گوناگونی در یک جامعه تعیین می‌کند. بوم‌شناس در سخن رانی از پیشرفت‌های زیست‌شناسی از ترم هرم زیستمانی^۵ بهره می‌گیرد؛ آنارشیست، از کلمه‌ی فردیت برای دلالت بر پیشرفت‌های اجتماعی. فراسوی رید، خواهیم دید که هم برای بوم‌شناس و هم برای آنارشیست یک وحدت همیشه-فزاینده بواسطه‌ی رشد گوناگونی حاصل می‌شود. یک تمامیت در-حال-گسترش بواسطه‌ی گوناگون‌سازی^۶ و غنی‌سازی اجزایش خلق می‌شود.

همانطور که بوم‌شناس به دنبال گسترش دامنه‌ی یک اکوسیستم و ترویج یک کنش-واکنش آزاد میان گونه‌ها است، آنارشیست هم به دنبال گسترده‌ی دامنه‌ی تجربه‌ی اجتماعی است و شکوفایی را از تمامی قید و بندها آزاد می‌سازد. آنارشیسم تنها یک جامعه‌ی بی‌دولت نیست، بلکه یک جامعه‌ی هماهنگ است که انسان را در معرض محرک‌هایی قرار می‌دهد که هم زندگی شهری و هم زندگی زراعتی برایش به ارمغان می‌آورند؛ در معرض فعالیت فیزیکی و فعالیت ذهنی، در معرض حسّانیت سرکوب‌نشده و معنویت خودگردان، در معرض همبستگی جمعی (گمونی) و بالندگی فردی، در معرض منحصر-به-فردی منطقه‌ای و برادری جهانی، در معرض خودجوشی و خود-چیرگی، در معرض پاکسازی و حذف مشقت و ترفیع پیشه‌وری و صنعتگری. در جامعه‌ی روان‌پاره‌ی ما، این اهداف گردنیامدنی هستند، در واقع آنها را به

³ unit

⁴ develop

⁵ Biotic pyramid

⁶ Individuation

⁷ diversification

شدت متضاد می‌دانیم. اینها به‌خاطر لجستیکِ جامعه‌ی امروز است که همچون دوگانه‌هایی به‌نظر می‌رسند—به‌خاطر جدایی شهر از روستا و تخصصی کردن کار و اتمیزه کردن بشر—و این باور که این دوگانه‌ها می‌توانند بی‌هیچ ایده‌ی همه‌گیر از ساختار فیزیکی از یک جامعه‌ی آنارشیست منحل شوند، پوچ و بی‌اساس است. با خواندن نوشتارهای پتر کروپوتکین^۸ و اخبار ناکجاآباد^۹ ویلیام موریس^{۱۰} ایده‌هایی چند خواهیم داشت از اینکه چنین جامعه‌ای چگونه خواهد بود. اما این آثار جز چشم‌اندازی آنی برای ما فراهم نمی‌کنند. آنها پیشرفت‌های تکنولوژی و یاریگری‌های ناشی از پیشرفت زیستبومی را به حساب نمی‌آورند. اینجا نقطه‌ی شروع بحث درباره‌ی «نوشتار آرمانشهری» نیست، اما راهنمایی‌های مشخصی ارائه می‌شود، و در ارائه‌ی این راهنمایی‌ها، نه تنها اصرار دارم که بر فرضیه‌های روشن زیستبومی تاکید کنم که از آنها پشتیبانی می‌کنند، بلکه بر فرضیه‌های انسان‌باورانه هم تاکید خواهد شد.

یک جامعه‌ی آنارشیستی نه تنها باید در برقراری یک اساس پایا برای هماهنگ سازی بشر و طبیعت جامعه‌ای پراکنده مرکز^{۱۱} باشد، بلکه باید ابعاد جدیدی به هماهنگ‌سازی انسان‌ها باهمدیگر اضافه کند. یونانی‌ها، که اغلب یادآورشان می‌شود، وحشت می‌کردند از شهری که اندازه و جمعیت‌اش روابط رو-در-رو و خودمانی شهروندان را غیرممکن می‌ساخت. امروزه اما واضح است که کاهش ابعاد کمونته^{۱۱} ضروری است—تا حدودی برای حل مسائل آلودگی و حمل و نقل، و تا حدودی جهت خلق کمونته‌های واقعی. از یک نظر، ما بایستی بشریت را انسانی کنیم. نقش ابزارهای الکترونیکی از قبیل تلفن و تلگراف و رادیو و گیرنده‌های تلویزیون در میانجی‌گری‌شان میان مردم بایستی تا جایی که امکان دارد کاهش یابد. در اتخاذ تصمیم‌های جمعی—مجلس شهروندان آتی‌ها مدلی برای اتخاذ تصمیم‌های اجتماعی بود—اینکه تمامی اعضای کمونته باید فرصت آموختن کامل این مهم را داشته باشند که مجلس قانونگذاری را هر کس مورد خطاب قرار دهد. آنها باید در موقعیتی قرار گیرند که همه‌ی دیدگاه‌های او را جذب کنند و بیان‌اش را بررسی کنند و انگیزه‌ها و ایده‌هایش را در یک مواجهه‌ی مستقیم شخصی و بواسطه‌ی بحث رو-در-رو سبک سنگین کنند.

کمونته‌های کوچک ما باید از نظر اقتصادی متعادل گردند، تا حدودی به این خاطر که بتوانند از مواد خام محلی و منابع انرژی بیشترین استفاده را ببرند و تا حدودی به این خاطر که محرک‌های اقتصادی و کشاورزی را افزایش دهند، محرک‌هایی که افراد در معرض‌شان قرار خواهند گرفت. عضوی از یک کمونته که مثلاً گرایشی به مهندسی دارد باید تشویق شود دست‌ان را گلی کند؛ اندیشمند باید ترغیب شود توان بدنی‌اش را به کار گیرد؛ یک کشاورز «مادرزاد» باید با طرز کار، بمثل، یک ماشین غلتک‌دار آشنا شود. برای جداسازی مهندس از خاک و اندیشمند از بیل و کشاورز از بُنه‌گاه صنعتی^{۱۲}، درجه‌ای از فوق‌تخصص‌ورزی^{۱۳} شغلی را ترقی می‌دهد که به معیاری خطرناک برای کنترل اجتماعی توسط

⁸ Peter Kropotkin

⁹ William Morris's News from Nowhere

¹⁰ decentralized

¹¹ community

¹² Industrial plant

¹³ overspecialization

متخصصان منجر می‌شود. آنچه حائز اهمیتی برابر است تخصصِ شغلی و حرفه‌ای است که جامعه را از دستیابی به یک هدف حیاتی باز می‌دارد: انسانی کردن طبیعت به واسطه‌ی کاردان و بومی‌گردانی^{۱۴} جامعه به واسطه‌ی زیست‌شناس.

من می‌پذیرم که یک کمونته‌ی آنارشیستی به‌روشنی می‌تواند به یک اکوسیستم تعریف‌پذیر نزدیک شود—یک اکوسیستم متنوع و متعادل و هماهنگ. اما این موضوع جای بحث دارد که آیا چنین اکوسیستمی پیکربندی یک واحد شهری را به دست می‌دهد با مرکزی جداگانه، آنچنان که در دولت‌شهر^{۱۵} یونان یا کمون قرون وسطایی می‌بینیم، یا آنچنانکه گونکیند طرح می‌کند، جامعه از کمونته‌های کاملاً پراکنده‌ی تشکیل می‌شود بی یک مرکز متمایز. در هر صورت، مقیاس زیستبومی برای هر یک از این کمونته‌ها را کوچکترین اکوسیستمی تعیین می‌کرد که توانایی پشتیبانی از جمعیتی محدود را داشت.

یک کمونته‌ی نسبتاً خودکفا، که شیوه‌ی زندگی‌اش مشخصاً وابسته به محیط زیست‌اش است، وجهه‌ای نو برای روابطِ اندام‌وار^{۱۶} به دست می‌دهد که آن را حفظ می‌کند. در نهایت، تلاش برای تحقق خودکفایی، در نظر من، کارگرتر از تقسیم‌بندیِ گزافه‌آمیز ملی است از کار، که امروزه می‌بینیم. هرچند بی‌شک نسخه‌برداری‌های زیادی از اندک امکاناتِ صنعتی از یک کمونته به کمونته‌ی دیگر وجود خواهد داشت، اما آشنایی هر گروه با محیط زیستِ محلی و ریشه‌های زیستبومی‌اش، بهره‌وری هوشمندانه‌تر و مهربانانه‌تر از محیط زیست را تسهیل می‌سازد. من می‌پذیرم که، جدای از ایجاد محلی‌گری^{۱۷}، خودکفایی نسبی ماتریسی نو برای بالندگی فردی و گروهی^{۱۸} به‌وجود می‌آورد—یک یکپارچگی با پیرامون که به کمونته جان می‌بخشد.

چرخش مسئولیت‌های مدنی و شغلی و حرفه‌ای حواس را در هستی فرد به انگیزش وا می‌دارد و ابعاد جدیدی در خودپروری خلق و پرداخت می‌کند. در یک جامعه‌ی کامل می‌توانیم امیدوار به خلق آدم‌های کامل باشیم؛ در یک جامعه‌ی شکل‌گرفته، امیدوار به خلق آدم‌های شکل‌گرفته. در دنیای غرب، مردم آتن، با وجود تمامی کمبودها و محدودیت‌هایشان، نخستین کسانی بودند که ایده‌ای از این کمال را به ما دادند. هامفری کیتو^{۱۹} به ما می‌گوید «دولت‌شهر برای آماتورها بوجود آمد. آرمانش این بود که هر شهروندی (بیش و کم بنابر دموکراتیک و جرگه‌سالار^{۲۰} بودن دولت‌شهر) باید نقشش را در همه‌ی فعالیت‌های متعدد ایفا کند—آرمانی که مشخصاً از مفهوم هومری آرِت^{۲۱} (هم‌ریشه با اریستوس و اریا، آنچنانکه در اریستوکراسی. م.) به مثابه‌ی برتری همه‌جانبه و فعالیت همه‌جانبه به ما رسیده است که اشاره دارد به

¹⁴ naturalization

¹⁵ polis

¹⁶ organic

¹⁷ provincialism

¹⁸ communal

¹⁹ H. D. F. Kitto

²⁰ oligarchy

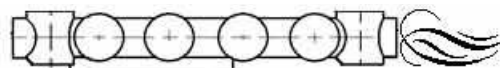
²¹ arete

توجه و بزرگ‌داشتِ تمامیت یا یکپارچگیِ زندگی و بیزاریِ ناشی از تخصص‌ورزی^{۲۲}. به تحقیرِ بهره‌وری اشاره دارد—یا آرمانی بسیار برتر از بهره‌وری؛ کارایی‌بی که نه در بخشی از زندگی، بلکه در خود زندگی حاضر است.» یک جامعه‌ی آنارشویست، با وجود اینکه یقیناً بیشتر بلندپروازی می‌کند، به سختی می‌تواند امیدوار باشد که به وضعیتِ ذهنیِ پایین‌تری دست یابد.

اگر کمونته‌ی زیست‌بومی عملاً موفق بوده باشد، زندگی اجتماعی توسعه‌ای اثرپذیر از تنوع (عالم) طبیعی و بشری به دست خواهد داد و با یک تمامیتِ هماهنگ و متعادل گرد می‌آید. از کمونته تا منطقه به تمامی قاره، ما شاهدِ گوناگونیِ گروه‌های بشری و اکوسیستم‌ها هستیم که هر یک بالقوه‌گی‌های منحصر-به-فردش را می‌پروراند و اعضای کمونته را در معرض طیف وسیعی از محرک‌های اقتصادی و فرهنگی و رفتاری قرار می‌دهد. قرارگرفتن در این محدوده‌ی تعریف‌شده تنوعی هیجان‌انگیز و اغلب دراماتیک از اشکالِ گروهی خواهد بود—اینجا متوجه سازگاری‌های معماری و صنعتی از اکوسیستم‌های نیمه‌خشک و آنجا متوجه مرغزارها، جایی دیگر متوجه سازگاری نواحی بی‌شمار. ما شاهد یک کنش-واکنش میانِ فرد و گروه خواهیم بود، میانِ کمونته و محیط زیست و میانِ بشریت و طبیعت. آزاد از هر برنامه‌ی ستمگرانه، از سرکوب‌ها و ناامنی‌های فلج‌کننده، از تحمل مشقت و نیازهای کذب، از محدودیت‌های قدرت و تکرارگریِ بی‌خردانه و بی‌اختیار، افراد نهایتاً، برای نخستین بار در تاریخ، در موقعیتی قرار خواهند گرفت که بالقوه‌گی‌هایشان را به عنوان اعضای کمونته‌ی بشری و عالم طبیعت خواهند شناخت.

این نوشتار ترجمه‌ای است از

Biehl, Janet. ed., (1999). Anarchism and Ecology. In *The Murray Bookchin Reader* (pp. 20-24). Montreal: Black Rose Books.



www.mindmotor.biz